

¹And I saw another mighty angel come down from heaven, clothed with a cloud: and a rainbow was upon his head, and his face was as it were the sun, and his feet as pillars of fire:²And he had in his hand a little book open: and he set his right foot upon the sea, and his left foot on the earth,³And cried with a loud voice, as when a lion roareth: and when he had cried, seven thunders uttered their voices.⁴And when the seven thunders had uttered their voices, I was about to write: and I heard a voice from heaven saying unto me, Seal up those things which the seven thunders uttered, and write them not.⁵And the angel which I saw stand upon the sea and upon the earth lifted up his hand to heaven,⁶And swore by him that liveth for ever and ever, who created heaven, and the things that therein are, and the earth, and the things that therein are, and the sea, and the things which are therein, that there should be time no longer:⁷But in the days of the voice of the seventh angel, when he shall begin to sound, the mystery of God should be finished, as he hath declared to his servants the prophets.⁸And the voice which I heard from heaven spake unto me again, and said, Go and take the little book which is open in the hand of the angel which standeth upon the sea and upon the earth.⁹And I went unto the angel, and said unto him, Give me the little book. And he said unto me, Take it, and eat it up; and it shall make thy belly bitter, but it shall be in thy mouth sweet as honey.¹⁰And I took the little book out of the angel's hand, and ate it up; and it was in my mouth sweet as

فرشته قوی و کتابچه گشاده

¹و دیدم فرشته زورآور دیگری را که از آسمان نازل می‌شود که ابری دربر دارد، و قوس قزحی بر سرش و چهره‌اش مثل آفتاب و پایهایش مثل ستونهای آتش.²و در دست خود کتابچه ای گشوده دارد و پای راست خود را بر دریا و پای چپ خود را بر زمین نهاد؛³و به آواز بلند، چون غرش شیر صدا کرد؛ و چون صدا کرد، هفت رعد به صداهای خود سخن گفتند.⁴و چون هفت رعد سخن گفتند، حاضر شدم که بنویسم. آنگاه آوازی از آسمان شنیدم که می‌گوید: آنچه هفت رعد گفتند مَهر کن و آنها را منویس.⁵و آن فرشته‌ای که بر دریا و زمین ایستاده دیدم، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرده،⁶قسم خورد به او که تا ابدالابد زنده است که آسمان و آنچه را که در آن است و زمین و آنچه را که در آن است و این زمانی نخواهد بود، بلکه در ایّام صدای فرشته هفتم، چون کُرّنا را می‌باید بنوازد، سرّ خدا به اتمام خواهد رسید، چنانکه بندگان خود انبیا را بشارت داد.

⁸و آن آوازی که از آسمان شنیده بودم، بار دیگر شنیدم که مرا خطاب کرده، می‌گوید: برو و کتابچه گشاده را از دست فرشته‌ای که بر دریا و زمین ایستاده است بگیر.⁹پس به نزد فرشته رفته، به وی گفتم: که کتابچه را به من بدهد. او مرا گفت: بگیر و بخور که اندرونیت را تلخ خواهد نمود، لکن در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود.¹⁰پس کتابچه را از دست فرشته گرفته، خوردم که در دهانم مثل عسل شیرین بود، ولی چون خورده بودم، درونم تلخ گردید.¹¹و مرا گفت که: می‌باید تو اقوام و امّت‌ها و زبانها و پادشاهان بسیار را نبوّت کنی.

honey: and as soon as I had eaten it, my belly was bitter.¹¹ And he said unto me, Thou must prophesy again before many peoples, and nations, and tongues, and kings.